

کلاس

۱۴۱

ماهنامه داخلی، سال پنجم، شماره چهل و هشت، بهمن ماه ۱۴۰۳



- آموزش؛ چراغی که در تاریکی بحران هـ_____، مسیر را روشن می کند ● جای_____گاه قرض الحسنه در اسلام ●
- ولادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) و روز جانباز ● داستان سرایی سـ_____ازمانی ● بن بست صحرائی ● ده راه کار برای موفقیت در حرفه خود ●
- عکس ها با ما سخن می گویند ● نمونه هایی از جمله های معیوب در مکاتبات اداری ● مدیران بزرگ به دنیا نمی آیند ساخته می شوند ●
- خاطره ای از جبهه، جنگ بود ● می نویسیم چون می خواهیم با جهان ارتباط بگیریم ● سفر خراسان رضوی به روایت تصویر ● باد دیوانه ●
- خوانـ_____دن و نوشتن چه ارتباطی با هم دارند؟ ● چگونه صحبت کنیم تـ_____ا روی دیگران اثر بگذاریم؟ ●

با دو بال رخ و سبز این سپید صبح



۲۲ بهمن ماه سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران
گرامی باد

از آن هم‌نشینان که در صبح



نگارخانه



ماهنامه داخلی
سال پنجم
شماره چهل و هشتم
بهمن ماه ۱۴۰۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

صاحب امتیاز

صندوق قرض الحسنه شاهد

مدیر مسئول

دکتر اسلام کریمی

همکاران تحریریه در این شماره

مریم احمدیان

امیر شکاری

محمود گودرزی

زهرا کرپاسی

افشین مرتضوی

احسان محمدی

حسین حسینی نژاد

محمد کاظمی

مهدی رسول زاده

رضا باقری

باران سعیدی

ویراستار

کبری سلیمانی پیشه‌وری

گرافیک

حمیدرضا احمدی

نشانی

تهران، خیابان گاندی جنوبی، خیابان بیست و یکم، پلاک ۲
صندوق قرض الحسنه شاهد

کدپستی

۱۵۱۷۸۶۴۸۱۱

تلفن

۸۸۶۴۴۲۷۴، ۸۸۶۷۲۷۰۱

دورنگار

۸۸۶۷۲۷۰۳

 https://t.me/sqsh_ir

ناشر

چاپ نارنجستان



آموزش؛ چراغی که در تاریکی، مسیر را روشن می‌کند / دکتر اسلام کریمی.....	۵
جایگاه قرض الحسنه در اسلام	۷
اخبار صندوق	۸
ولادت حضرت ابا الفضل العباس (ع) و روز جانباز / تکریم جانباز گران قدر، جناب آقای مصطفی پرکره	۸
بازدید کارکنان صندوق قرض الحسنه شاهد از موزه عبرت.....	۹
تجدید میثاق کارکنان صندوق قرض الحسنه شاهد با آرمان‌های شهدا.....	۱۰
مسابقات ورزشی ویژه دهه فجر	۱۰
شروع مجدد فعالیت شبکه‌های اجتماعی صندوق قرض الحسنه شاهد.....	۱۰
سفر خراسان رضوی به روایت تصویر.....	۱۱
داستان سرایی سازمانی ۲ / مریم احمدیان	۱۴
بن بست صحرائی / امیر شکاری	۱۶
ده راه کار برای موفقیت در حرفه خود / محمود گودرزی	۱۸
نمونه‌هایی از جمله‌های معیوب در مکاتبات اداری / زهرا کرباسی.....	۲۰
چند رباعی از سعدی.....	۲۳
مدیران بزرگ به دنیا نمی‌آیند ساخته می‌شوند / افشین مرتضوی	۲۴
خاطره‌ای از جبهه / جنگ بود / احسان محمدی	۲۶
می‌نویسیم چون می‌خواهیم با جهان ارتباط بگیریم / حسین حسینی نژاد.....	۲۸
باد دیوانه / محمد کاظمی	۳۰
مزایای خواندن / مهدی رسول زاده	۳۲
چگونه صحبت کنیم تا روی دیگران اثر بگذاریم؟ / رضا باقری.....	۳۴
عکس‌ها با ما سخن می‌گویند / باران سعیدی	۳۶

آموزش؛ چراغی که در تاریکی، مسیر را روشن می‌کند

دکتر اسلام کریمی

دکترای مدیریت منابع انسانی



در دنیای امروز که فناوری و تحولات دیجیتال، دائماً مدل‌های کسب‌وکار را تغییر می‌دهد، توقف آموزش یعنی انتخاب شکست. مهارت‌های جدیدی مانند: تفکر داده‌محور، هوش مصنوعی، تصمیم‌گیری در شرایط ابهام و مدیریت نوآوری، دیگر لوکس نیستند، بلکه الزامات بقا در رقابت جهانی‌اند.

توسعه فردی در بحران‌ها: رهبران واقعی در تاریکی رشد می‌کنند

بحران‌ها دو دسته انسان را از هم جدا می‌کنند:

۱. کسانی که متوقف و درگیر ناامیدی می‌شوند.

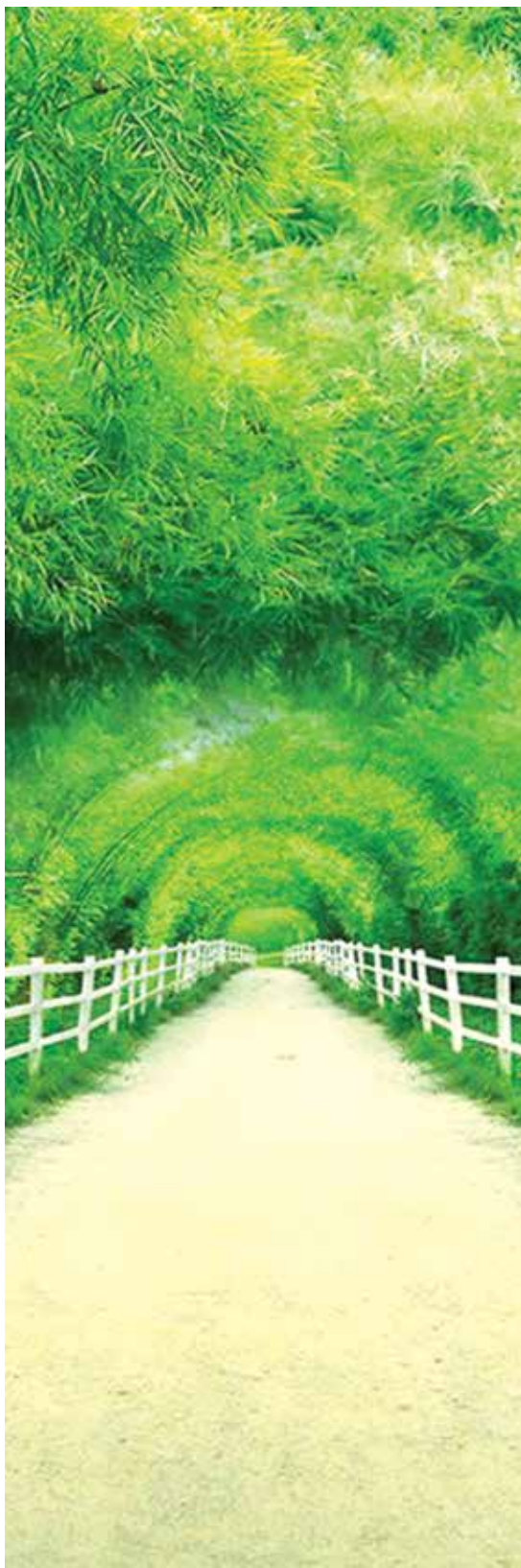
۲. کسانی که یاد می‌گیرند، سازگار می‌شوند و مسیر جدیدی می‌سازند.

رهبران موفق، در سخت‌ترین شرایط، خود را به یادگیری عمیق‌تر متعهد می‌کنند. به جای حذف آموزش، آن را هدفمندتر و کارآمدتر می‌کنند. مهارت‌های مهمی مثل: مدیریت بحران، تفکر استراتژیک، انعطاف‌پذیری شناختی و تصمیم‌گیری داده‌محور در این دوران، بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد.

در دنیای پرشتاب و نامطمئن امروز، بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیرند. بسیاری در مواجهه با چالش‌ها، اولین تصمیمشان حذف هزینه‌های یادگیری و توسعه فردی است؛ اما این دقیقاً مانند خاموش کردن چراغ خودرو هنگام رانندگی در شب است - نه تنها مسیر را نامرئی می‌کند، بلکه خطر سقوط را نیز افزایش می‌دهد. یادگیری، هزینه نیست؛ بلکه سرمایه‌گذاری است که در لحظات بحرانی، تمایز ایجاد می‌کند.

تفکر مدیریتی در یادگیری: آموزش در بحران، هزینه نیست، بیمه بقاست

سازمان‌هایی که در دوران رکود، آموزش و توسعه را کنار می‌گذارند، خود را از آینده حذف می‌کنند. تحقیقات نشان داده است شرکت‌هایی که در شرایط سخت اقتصادی، بر مهارت‌آموزی و رشد سرمایه انسانی سرمایه‌گذاری می‌کنند، در دوران رونق بعدی، رشد بسیار سریع‌تری تجربه می‌کنند. در مقابل، سازمان‌هایی که آموزش را حذف می‌کنند، حتی پس از بهبود شرایط نیز دچار فرسودگی و افت بهره‌وری می‌شوند.



آنچه امروز می‌آموزی، فردای تو را می‌سازد. اگر در سخت‌ترین روزها، توسعه خود را متوقف کنی، فردا برای جایگاهی که می‌خواهی، آماده نخواهی بود.

چگونه یادگیری را در شرایط سخت حفظ کنیم؟

۱. یادگیری چابک (gyninraeL eligA): دیگر نمی‌توان به مدل‌های سنتی آموزش تکیه کرد. باید با دوره‌های کوتاه‌مدت، آموزش‌های عملی و منابع دیجیتال، سریع‌تر و کارآمدتر یاد گرفت.

۲. سرمایه‌گذاری در مهارت‌های کلیدی: در بحران‌ها مهم‌ترین مهارت‌ها، هوش هیجانی، مذاکره، تصمیم‌گیری در شرایط ابهام و مدیریت استرس است.

۳. استفاده از فناوری: یادگیری آنلاین، هوش مصنوعی و دوره‌های دیجیتال، دسترسی به بهترین منابع را ممکن کرده است، حتی در شرایط مالی سخت.

۴. شبکه‌سازی و یادگیری تجربی: آموزش فقط در کلاس درس نیست، ارتباط با متخصصان، مطالعه موردی و تجربه عملی، نقش کلیدی در رشد مهارت‌ها دارد.

۵. تفکر سیستمی و آینده‌نگری: رهبران بزرگ، بحران‌ها را نه به عنوان «مانع»، بلکه به عنوان «فرصتی برای بازتعریف مسیر» می‌بینند.

جمع‌بندی

چراغ یادگیری را خاموش نکن. زندگی و کسب‌وکارها همیشه در چرخه‌ای از رونق و رکود حرکت می‌کنند. اما یک حقیقت تغییرناپذیر وجود دارد:

کسانی که در روزهای سخت آموزش می‌بینند، در روزهای روشن رهبری خواهند کرد.

کسانی که از یادگیری دست می‌کشند، در آینده‌ای که متعلق به افراد یادگیرنده است، جایی نخواهند داشت.

پس اگر در بحران هستی، قبل از کنار گذاشتن آموزش، یک سؤال از خود بپرس: «آیا من چراغ مسیر آینده‌ام را خاموش می‌کنم؟»

یادگیری را کنار نگذار؛ چون آینده متعلق به کسانی است که حتی در تاریکی، چراغ دانایی را روشن نگه می‌دارند.

جایگاه قرض الحسنه در اسلام



در تعریفی ساده، قرض الحسنه به این معنی است که فردی اصل مالی را در اختیار دیگری می‌گذارد تا در موعد مقرر (عین، مثل یا قیمت) آن را بدون هیچ‌گونه سود اضافی پس بگیرد. یکی از خصوصیات قرض الحسنه این است که قرض دهنده، توقع دریافت هیچ‌گونه سودی ندارد.

درواقع قرض دادن برای رضای خدا و اجر اخروی صورت می‌گیرد. از طرف دیگر، توصیه شده تا این نوع از قرض جهت تأمین نیازهای اساسی و ضروری افراد جامعه باشد؛ اموری مانند تأمین مخارج زندگی، اقلام جهیزیه، ودیعه مسکن، خرید کالاهای اساسی، کمک هزینه‌های مختلف و...

توجه به قرض الحسنه به قدری اهمیت دارد که شش آیه در قرآن به این موضوع اشاره دارد و عنوان «حسنه» به معنای «نیکو» به آن تعلق گرفته است. همچنین ثواب و پاداش زیادی برای آن در نظر گرفته شده است. در کتاب آسمانی خداوند وعده داده که چند برابر آن را به فرد قرض دهنده برمی‌گرداند. همچنین در روایات مختلف هم درباره اهمیت و پاداش این کار نیکو تأکید زیادی شده است.

یکی از مهم‌ترین و نیکوترین اعمالی که در فرهنگ اسلامی ما به شدت مورد تشویق و توصیه قرار گرفته، موضوع قرض الحسنه است. قرض دادن و قرض گرفتن از دیرباز در زندگی انسان‌ها به شکل‌های مختلف وجود داشته است. با گسترش جوامع و ایجاد دولت‌ها و حکومت‌ها، موضوع مدیریت و ارائه راهکار برای این حوزه از تأمین مالی در سطح فردی و جمعی بیش‌تر مورد توجه قرار گرفت. در همین راستا نهادی به نام صندوق قرض الحسنه شکل گرفت.

فرهنگ اسلامی ما که به نوعی داعیه‌دار گسترش ارزش‌های انسانی و اخلاقی در جامعه بوده، در این مورد توجه خاصی داشته است. در اقتصاد سالم و جامعه متعالی، می‌بایست امکاناتی فراهم شود تا نیازهای مالی افراد به شیوه‌ای صحیح برآورده شود. یکی از راهکارهای موجود در جهت تأمین مالی، رفع فقر و نابرابری و توزیع عادلانه ثروت در جامعه، توجه به موضوع قرض الحسنه است. اهمیت این موضوع وقتی بیش‌تر مشخص می‌شود که بدانیم در فرهنگ اسلامی ما این شیوه به عنوان جایگزینی برای ربا در نظر گرفته شده است.



ولادت حضرت ابا الفضل العباس (ع) و روز جانباز تکریم جانباز گران قدر، جناب آقای مصطفی پرکره

جانبازان در حفظ و پاسداری از ارزش‌های انقلاب اسلامی تأکید شد. این اقدام در جهت حفظ سیره حضرت ابوالفضل العباس (ع) و لزوم ترویج فرهنگ ایثار و مقاومت در جامعه و همچنین تکریم جایگاه خانواده‌های معظم شهدا و جانبازان است. صندوق قرض الحسنه شاهد، همچون گذشته، متعهد به ادامه راه شهدا و جانبازان و حمایت از جامعه ایثارگران است.

همزمان با سالروز ولادت با سعادت حضرت ابوالفضل العباس (ع)، قمر بنی هاشم، اسطوره ایثار و وفاداری و روز جانباز، دیداری صمیمانه با آقای مصطفی پرکره، عضو محترم هیئت امنای صندوق قرض الحسنه شاهد، صورت گرفت. در این دیدار که با هدف تجلیل از مقام شامخ جانبازان و تأکید بر ارزش‌های ایثار و فداکاری برگزار شد، ضمن تبریک این مناسبت‌های مبارک، بر نقش بی‌بدیل



بازدید کارکنان صندوق قرض الحسنه شاهد از موزه عبرت

از تاریخ تاریک ایران بودند که در آن، ساواک به عنوان ابزار اصلی رژیم پهلوی، مردم معترض، فعالان سیاسی و مذهبی را تحت شکنجه و فشار قرار می داد. کارکنان صندوق قرض الحسنه شاهد با حضور در این موزه، به تماشای مستندات، عکس ها و ابزارهایی پرداختند که نشان دهنده ابعاد وسیع و وحشیانه سرکوب ها در این دوران بود. این بازدید فرصتی بود تا ابعاد بیش تری از تاریخ معاصر ایران را از نزدیک لمس شود.

در ایام دهه فجر و همزمان با جشن های پیروزی انقلاب اسلامی، کارکنان صندوق قرض الحسنه شاهد با هدف آشنایی بیشتر با تاریخ و وقایع دوران رژیم پهلوی، از موزه عبرت تهران بازدید کردند. این موزه که پیش تر مرکز فعالیت های سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بود، در حال حاضر به مکانی برای یادآوری جنایات ها و سرکوب های دوران دیکتاتوری پهلوی تبدیل شده است. بازدیدکنندگان در این مراسم، شاهد گوشه ای



تجدید میثاق کارکنان صندوق قرض الحسنه شاهد با آرمان‌های شهدا



این نمایشگاه که شامل آثار هنری با موضوع خط و خوشنویسی است، جلوه‌ای از ارادت هنرمندان به ساحت مقدس شهدا و ارزش‌های انقلاب اسلامی را به نمایش می‌گذارد.

همزمان با دهه فجر و میلاد امام حسین (ع)، کارکنان صندوق قرض الحسنه شاهد از موزه شهدا بازدید کردند. در این بازدید، ضمن ادای احترام به مقام شامخ شهدا، نمایشگاه خط‌گنبد با حضور حجت‌الاسلام موسوی مقدم (نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید) افتتاح شد. این بازدید با هدف تجدید میثاق با آرمان‌های شهدا و انقلاب انجام شد. این بازدید که با هدف تجدید میثاق با آرمان‌های والای انقلاب اسلامی و شهدا صورت گرفت، فرصتی مغتنم برای آشنایی هرچه بیشتر کارکنان صندوق با رشادت‌ها و فداکاری‌های شهدای گرانقدر فراهم آورد.

مسابقات ورزشی ویژه دهه فجر



به مناسبت فرارسیدن چهل و پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، مسابقات ورزشی ویژه کارکنان ستاد مرکز صندوق قرض الحسنه شاهد در رشته‌های مختلف برگزار شد. این رویداد با هدف افزایش روحیه نشاط و شادابی، ترویج فرهنگ ورزش و ایجاد صمیمیت بیشتر میان همکاران برگزار و با استقبال کارکنان همراه شد.

شروع مجدد فعالیت شبکه‌های اجتماعی صندوق قرض الحسنه شاهد



در پلتفرم‌های روبیکا، بله، ایتا، اینستاگرام و تلگرام با شناسه @sqsh.ir فعالیت خواهیم داشت. برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت درخواست وام، به وبسایت صندوق به نشانی www.sqsh.ir یا شماره تلفن ۰۲۱۵۸۱۲۳۰۰۰ مراجعه کنید.

با یاری خداوند متعال، صندوق قرض الحسنه شاهد فعالیت خود را در راستای خدمت‌رسانی مطلوب‌تر، اطلاع‌رسانی وسیع‌تر و آموزش در حیطه اقتصاد به مخاطبان در شبکه‌های اجتماعی از سر گرفته است. هدف تسهیل دسترسی به وام‌های قرض الحسنه برای رفع نیازهای ضروری و کمک به رشد و شکوفایی جامعه معزز خانواده‌های شهدا، ایثارگران و کارکنان محترم بنیاد شهید است. از این پس می‌توانید اخبار و اطلاعیه‌های مربوط به صندوق را در این صفحات رسمی دنبال کنید:



سفر خراسان رضوی به روایت تصویر

خراسان رضوی

با خانواده معظم شهدا و ایثارگران در این سفرها نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. تاکنون صندوق قرض الحسنه‌های شاهد استان‌های هرمزگان، خراسان رضوی، سیستان و بلوچستان و خوزستان به ترتیب مورد بازدید قرار گرفته‌اند. بررسی فرآیندهای موجود، فعالیت‌ها و چگونگی ارائه خدمات بهتر به جامعه ایثارگری به منظور ارتقای سطح رضایتمندی اعضای گرانقدر صندوق قرض الحسنه شاهد و همچنین تقدیر و تشکر از خدمات انجام شده در دستور کار قرار گرفته است.

این سفرها با حضور آقای ابراهیم محسنی عضو محترم هیئت مدیره صندوق قرض الحسنه شاهد در مناطق استانی صندوق از آذر ماه شروع شده است. در این دور از بازدیدها تعامل و گفتگو با بانکداران اجرایی در سراسر کشور با هدف قدردانی و تجلیل از خدمات خالصانه و دلسوزانه رابطین صندوق شاهد در دستور کار قرار دارد. بررسی نحوه استفاده و چگونگی مصرف تسهیلات اهدایی به اعضای محترم صندوق از طریق دیدار



جلسه با مدیر کل استان خراسان رضوی، خانم دکتر خدیوی



نمای بیرونی صندوق شاهد خراسان رضوی



نمای داخلی صندوق



اتمام جلسه پایانی و تقدیر از همکاران صندوق استان خراسان



رابطین استان خراسان رضوی





جلسه دیدار با همسر شهید والامقام محمدرضا لطفی



جلسه دیدار با مادر شهید والامقام محمد خوش ظاهر



جلسه دیدار با جانباز معزز محمد کلمات

در شماره قبل به این پرداختیم که داستان شامل مجموعه‌ای از اقدامات و شخصیت‌ها و اهداف سازماندهی شده در قالب یک طرح می‌باشد که از دیدگاه داستان‌سرا روایت شده و توضیحاتی جالب ارائه می‌نماید که توسط شنونده دریافت و درک می‌شود. همینطور به این اشاره کردیم که داستان، یک بسته ساده برای سازماندهی انواع مختلف اطلاعات و دانش است. نیز داستان شامل حقیقتی توأم با احساس است که افراد را ترغیب به اقدام کرده و دنیای پیرامونشان را تغییر می‌دهد. در این شماره به مزایای داستان، تأثیر و ماندگاری آن می‌پردازیم:



را نشان می‌دهند. هدف آن‌ها اطمینان از این است که هر نسلی برای زندگی در حال و حرکت به سوی آینده، به خرد گذشتگان دسترسی دارد. برخی افراد نیز داستان‌ها را برای معرفی کردن خود و اجتماعشان نقل می‌کنند. همچنین می‌توان علت نقل داستان را ملموس نمودن مفاهیم برای افراد دانست. از طریق داستان می‌توان به درون انسان‌ها پی برد و در خلوتکده شخصیت‌ها با آنان هم‌نشین شد، ولی این کار در زندگی عادی غیرممکن است؛ در زندگی واقعی باید مدت‌ها انتظار کشید تا موقعیتی مهم یا اتفاقی قابل توجه برای شناخت افراد پیش بیاید؛ اما داستان این امر را تسریع می‌کند، بنابراین داستان این توانایی را دارد که بسیار دقیق‌تر و کامل‌تر از زندگی واقعی، افراد را به ما بشناساند.

مزایای داستان

داستان‌ها در سرتاسر تاریخ، رابطه‌ای منحصر به فرد با انسان‌ها برقرار کرده و شیوه زندگی کردن را به آن‌ها آموخته‌اند. از زمانی که انسان‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و به طور اجتماعی با هم در تعامل بوده‌اند، داستان‌ها نقشی حیاتی در تبادل و پرورش ایده‌های پیچیده و آشکار نمودن دانش افراد ایفا نموده‌اند. در هر فرهنگی داستان‌های متفاوتی وجود دارد که برای حفظ و انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. داستان‌سرایی راهی برای اطمینان از بقای فرهنگ‌هاست. از طریق داستان‌سرایی، افراد دانش و خرد خود درباره فرهنگشان را به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند. این داستان‌ها به عنوان راهنما، نحوه رفتار کردن



مفید بودن برای همهٔ افراد جامعه

برای هر گروه سنی می‌توان داستان‌هایی جذاب روایت نمود. همچنین می‌توان برای هر فردی با سطح تحصیلات، شغل و جایگاه اجتماعی مشخص، داستان خاصی نقل کرد که مورد پسند وی واقع شود. بنابراین برخلاف دلیل‌های عقلی و مطالب علمی که فقط مورد استفادهٔ افراد خاصی قرار می‌گیرد، داستان برای همهٔ افراد جامعه مفید است. داستان‌ها تصویری ایجاد می‌کنند که از طریق آن، شنوندگان به معنی و مفهومی که در نظر داستان‌سراست، نزدیک می‌شوند. دو محقق در این زمینه (اشنایدرز و براون) دربارهٔ قدرت افسانه‌ها اظهار داشته‌اند که تفکر اسطوره‌ای، تنها راه نزدیک کردن ذهن به مسائلی است که برای حل شدن به چیزی بیش از تجربه نیاز دارند. داستان‌سرایی، پیام‌های پیچیده را با قدرت نفوذ بیش‌تری نسبت به سایر روش‌های ارتباطی منتقل می‌کند. داستان‌ها بنیان هر فرهنگی هستند. آن‌ها در درک تجارب سایر افراد و ایجاد همدلی میان افراد یک جامعه کمک می‌کنند. بدون داستان، انسان‌ها در میان حجم انبوه اموری که توجه آن‌ها را به خود معطوف داشته‌اند، غرق خواهند شد.

داستان‌سرایی سازمانی، مهدی شامی زنجانی، نگس فرزانه کندری،

نگاه دانش، ۱۳۹۳

انتقال دانش نیاز به قالبی دارد که توسط شنوندگان قابل درک باشد. یک داستان خوب برای این کار مناسب است؛ به دلیل این‌که داستان‌سرایی، راه را برای تفکر منطقی هموار کرده و مسیری برای حرکت رو به جلو است. ادبیات داستانی به همان اندازه برای زندگی ضروری است که منابع غیرداستانی؛ زیرا دانشی که دربردارد، با دانش غیرداستانی متفاوت است. ادبیات داستانی، دانش تجربه‌هاست، به وسیلهٔ احساس آدمی دریافت می‌شود و با اندیشهٔ وی ادراک می‌گردد. مهارت‌های زبانی نیز به طور عمده با گوش کردن به داستان‌سراها توسعه می‌یابند. بنابراین فایدهٔ داستان فقط پیکردن وقت و سرگرمی نبوده، بلکه دارای مزیت‌های دیگری نیز می‌باشد که در ادامه معرفی می‌شوند:

تأثیر غیرمستقیم

نصیحت غیرمستقیم اثرش بیش‌تر از پند و اندرزهای مستقیم می‌باشد؛ چنانکه اگر اشتباهات فرد غیرمستقیم به او تفهیم شود، بدون شک تأثیر آن بسیار بیش‌تر از بیان مستقیم می‌باشد. هنر داستان نیز همین است؛ زیرا با تشویق یا تنبیه قهرمان داستان، خواننده را به خوبی‌ها دعوت کرده و از بدی‌ها متنفر می‌سازد.

ماندگاری طولانی

از مزایای دیگر داستان این است که در به‌خاطر سپاری طولانی‌مدت یک مطلب به ذهن انسان کمک می‌کند؛ چراکه افراد معمولاً داستان‌هایی را که در زمان کودکی شنیده‌اند، بیش‌تر از مطالب علمی، فلسفی و پند و اندرزها به‌خاطر می‌سپارند و مسائل یادشده را در مدت کوتاهی فراموش می‌کنند.

معرفی الگوها و قهرمان‌ها

از مزایای دیگر داستان‌ها، نشان دادن الگوها و قهرمان‌هاست؛ زیرا انسان به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه گرایش به قهرمانان دارد و حرکت‌های خود را با اعمال و رفتار آنان منطبق می‌سازد، تا جایی که وقتی نمی‌تواند الگوی مناسب و دلخواه خود را پیدا کند، ناچار به الگوهای پست و بی‌ارزش رو می‌آورد. این عمل قهرمان‌سازی در داستان‌ها بیش‌تر امکان‌پذیر است. بر این اساس است که در اکثر داستان‌ها وجود قهرمان خوب یا بد، نقشی محوری ایفا می‌کند.

بن بست صحرائی

◀ امیر شکاری

با توجه به اهمیت داستان‌سرایی سازمانی، در سال ۱۴۰۱ جلسات داستان‌سرایی به مدت چند ماه در صندوق تشکیل شد. حاصل کار در قالب کتاب «داستان‌سرایی سازمانی» منتشر شد. آن‌چه می‌خوانید داستانی است از آقای امیر شکاری همکار دفتر مرکزی صندوق قرض الحسنه شاهد. ضمن تشکر از ایشان شما را به خواندن این داستان دعوت می‌کنیم.



بلند شدم، تعارف چای کردم. مادر شهید گفت: «پسرم، نگاه کن بین از وام من چقدر مونده؟»
آن روزها سیستم صندوق این قدر شیک و تحت وب نبود. یک فاکس پرو با برنامه نویسی عمادی و بهرامیان که هرچه می‌شد error می‌داد و باید زنگ می‌زدی مرکز و کلی منتظر تا درست شود. یا برای سندزدن باید کلی دکمه و بگیر و ببند را می‌زدی تا بشود سند حسابداری. سیستم را نگاه کردم، بدهی داشت. گفتم: «مادر فعلاً بدهی داری. ان شاءالله بعد از عید که وام‌ها کمی هم بالاتر می‌ره، در خدمتیم.» گفت: «آخه من عازم سفرم» و رویش را از من برگرداند. همین که می‌خواست برود، گفتم: «می‌شه یه کاریش کرد. البته تو نماز امشب کنار شهیدت منم یاد کن.» لبخند زد و گفت: «شماها همه تون مثل پسرای من هستید.» خواهش کردم که بنشینند که گفت می‌رود پیش یکی از دوستانش توی بنیاد و برمی‌گردد پیش خودم. فکر کردم ایشان هم عازم کربلاست؛ آخر آن سال‌ها خیلی از مردم، ایام عید را کنار ضریح ارباب بی‌کفنشان می‌گذرانند.

آن‌ها کجایند که می‌آمدند و می‌رفتند
افسانه خیابانی شدند
خانه‌ها را برمی‌افروختند
خاک را متبرک می‌کردند
راه درازی انگار طی شده است
این قصه، کودکان بسیاری را شاید به خواب برده باشد
من بوی خاک را می‌شنوم که در پیکرهای ماست
قصه همیشه...

از دل شب آغاز می‌شده است (فئودور داستایوفسکی)
تازه وارد مجموعه صندوق شاهد ری شده بودم. انتهای اسفندماه بودیم. هوا زمستانی بود که آستن بهار بود. تو گیردار شب‌عید و خوشحال از حال خوش دوستان، برنامه‌های تعطیلاتمان را تعریف می‌کردیم. بوی داغ چای تازه دم حاج قربان، مشام هر انسانی را می‌توانست خوشبو کند. قند را زدم به چای که صدای جیرجیر در اتاق، توجهم را جلب کرد. قند بدون چای روی زبانم حل شد. مادر بزرگی خندان و مهربان، با چادر مشکی به دندان گرفته، با همان معصومیتی که همه ما سراغ داریم، در را پشت سرش بست.



پشت نویسی هم کرد.» همین که گفتم کربلا و مادر، مکشی کرد. ولی دیگر فرصت نبود. فردا آخرین روز بانک بود و صحرای محشر. پول را گرفتم، گذاشتم توی پاکت و کلی کش پول انداختم دور پول و پاکت پول و خوشحال از فتح و یک برد. انگار روی تشک کشتی دوباره دستم را برده بودند بالا، از بچه های بانک خداحافظی کردم و توی راسته نازی آباد راه افتادیم. تاکسی گرفتم برای منیره. مادر که نزدیک شد به تاکسی، من هم با لحن التماس دعا و زیارت قبول، رو کردم و گفتم: «خدا شهید تو رحمت کنه. زیارت هم پیشاپیش قبول.» مادر شهید گفت: «مگه من کجا دارم می رم؟» با تعجب گفتم: «مگه نفرمودید تشریف می برید سفر.» گفت: «آره.» گفتم: «خب.» مادر خنده ای از ته دلش کرد و گفت: «ثواب کربلا کردی، زیارت قبول. ولی من دارم می رم هلند پیش دخترم» و در تاکسی را بست.

تقدیم به روح بلند شهید اصغر صحرایی که تمام خاطرات بچگیمان با او شکل گرفت.

* داستان سربازی سازمانی، صندوق قرض الحسنه شاهد، نشر لوح زرین، ۱۴۱۰

آن سال ها من خودم رابط بانک کشاورزی بودم. چک و وام، پرداخت همه توی شعبه انجام می شد. رو کردم به مرتضی امیرجان و گفتم: «حاج مرتضی یه چک موردی حاضر کن واسه پرداخت.» مرتضی امیرجان (رئیس منطقه) گفت: «آخه خودت که می دونی، معاون تعاون اسلامشهر و رئیس بنیاد هم داره می ره سفر. چرا قبول دادی؟» زنگ زدیم دفتر مدیرکل و خواهش و تمنا که مادر شهید عازم کربلاست و ثواب دارد. اول شما چک را امضا کنید، بعد می برم معاون تعاون (ندایی) امضا کند. آقای ترکی (مدیرکل بنیاد شهید) هم پذیرفت و زنگ زد به ندایی.

با ماشین مرتضی امیرجان که تازه از کارخانه تحویل گرفته بود، چک را زدم زیر بغلم و گاز تو جاده آزادگان تا اسلامشهر. چک امضا شد و کامل شد. برگشتیم بنیاد و مادر شهید را سوار کردم و جلوی بانک رسیدیم. بانک بسته بود؛ نه از آن بسته ها، برای مشتری خاص باز می شد. ما هم که مشتری خاص بودیم، در باز شد.

معاون شعبه، نوری، گفت: «باشه واسه فردا بگو بیاد چشم.» گفتم: «نوری، مادر شهید عازم کربلاست.

ده راه‌کار برای موفقیت در حرفه خود

محمود گودرزی



برای شما تسهیل می‌یابد، حتی اگر انتقادپذیر نباشید. فایده دیگر احترام، این است زمانی که با دیگران با احترام برخورد می‌کنید، احتمال این که لطفتان را جبران کنند، زیاد است.

۲. **پیگیر کار باشید:** اگر قول دادید که کاری انجام دهید، انجامش دهید. هیچ اما و واگری در کار نیاورید. بهانه‌تراشی و نق‌نق را فراموش کنید. قول شما، آیینۀ تمام‌نمای درستکاری شماست. همیشه فرصت برای آدم‌هایی که می‌گویند: «درستش می‌کنم» و سپس درستش می‌کنند، وجود دارد.

۳. **قبل از این که سخنی بگویید، فکر کنید:** هر چیزی که به ذهنتان می‌آید، به زبان نیاورید؛ مگر این که بخواهید اسیر بی‌عقلی خودتان بشوید. اگر به مراتب بالا برسید، به اهمیت کنترل زبان پی می‌برید. زمانی که می‌خواهید مطلبی بیان کنید، اهمیت نحوه‌آدای آن با محتوای آن یکی است.

۴. **کمک‌کار باشید:** اگر در شرح وظایف شما نباشد، چه؟ اگر فرصتی برای کمک‌کردن یافتید، بی‌درنگ کمک کنید. حتی اگر هم بدانید که لطفتان جبران نمی‌شود، همکارانتان در ذهنشان به یاد خواهند داشت که چه کسی در آن شرایط به یاریشان شتافت. اگر در کارتان بیش از انتظار مایه بگذارید، دیگران خواهند فهمید که شما کار گروهی را ارج می‌نهدید و صلاحیت سرپرستی افراد را دارید.

بیزینس بیزینس است، کما این که سال‌ها همین‌گونه بوده است. همه چیز روزبه‌روز سریع‌تر می‌شود. رقابت در بیزینس، روزبه‌روز خبیثانه‌تر می‌شود. شما با صدها همکار، مشتری، خرده‌فروش و بچه‌های بدعق سر میز غذا سروکله زده‌اید. حال وقتش رسیده است که به خانه بروید و استراحت کنید.

ترافیک، این امکان را به شما می‌دهد که مرادوات روزانه خود را مرور کنید. با افسوس می‌گویید کاش این کارها را طور دیگری مدیریت می‌کردم. چه کار کنم که فردا عملکرد بهتری داشته باشم؟

مادرم همواره به من می‌گفت: «لزومی ندارد همه را دوست داشته باشی، اما باید یاد بگیری که با همه کنار بیایی.»

لیستی در طی سالیان دراز آماده کرده‌ام تحت عنوان «ده فرمان برای شرکت» که باعث شده است در مسیر بازگشت به خانه کم‌تر احساس گناه کنم. البته این امر برای من بهتر هم شده است؛ چون مسیر رفت و آمد به شرکت را از بر شده‌ام. اگر دستورالعمل خودم را پیش گیرم، دیگر لازم نیست وقتم را صرف عذرخواهی بابت کاری کنم که باید انجام می‌دادم.

۱. **احترام بگذارید:** احترام به دارایی، ایده و وقت دیگران. اگر روراست بگویم، این حکم باید همه چیز را دربرگیرد. اگر به دیگران احترام بگذارید، حل بسیاری از مسائل



عایدتان می‌شود؟ من به‌طور ذاتی آدم صبوری نیستم، بنابراین باید روی این جنبه کار کنم. اگر بتوانم صبور شوم، پس مسلماً شما هم می‌توانید.

۹. داشتن نگرش خوب، به خود شما وابسته است: محال است دنیا به پایان برسد؛ پس طوری رفتار نکنید که انگار دنیا هر روز به پایان می‌رسد. مشوق و شاد باشید و موانع بزرگ و کوچک را پشت سر بگذارید. نگرش منفی مسری است. خبر خوب این که نگرش مثبت هم واگیردار است.

۱۰. بهترین تلاشتان را بکنید: همانند حکم شماره ۱، این حکم هم باید همه چیز را پوشش دهد. هیچ کس (جز خودتان) نمی‌تواند از شما بخواهد که بیش تر تلاش کنید. تصمیم‌گیری زود هنگام درباره پیشبرد برنامه‌ها بسیار مهم است. پس وقتی با بحران یا چالش روبرو می‌شوید، لزومی ندارد درباره انجام کار درست درنگ کنید. من همیشه می‌گویم اگر حرفه‌ای تمرین کنید، حرفه‌ای می‌شوید. این قوانین هیچ‌کدام استثنا نیست. به یاد داشته باشید که این قوانین، بیرون از شرکت هم کارساز است.

* برگرفته از کتاب هنوز به اوج نرسیدی، هاروی مکی، مترجمان: دکتر اسلام کریمی / دکتر گودرز علی‌بخشی، لوح زرین، ۱۴۰۰

۵. هر روز چیز جدیدی یاد بگیرید: این چیز می‌تواند مهارتی جدید یا آخرین به‌روزرسانی مطلبی در صنعت باشد یا حتی اسم فردی در اتاق تکثیر شرکت. میلیون‌ها سلول در مغزتان منتظرند تا آن‌ها را به کار بگیرید.

۶. دقت کنید: اگر مستقیم داخل اتاقتان در شرکت بروید و خود را تمام روز محصور کنید، از پیشرفت در محل کار عقب می‌مانید. منظور من این نیست که پشت سر بقیه، با دیگر همکاران صحبت کنید، بلکه منظورم این است که دنبال مسائل، جنبه‌ها و ایده‌های جدید باشید. این حکم همچنین شامل شرایطی می‌شود که ورودی‌های شما بستگی به میزان آشناییتان با آن شرایط دارد. به‌طور خلاصه بگویم که همیشه شاخک‌هایتان را تیز نگه دارید.

۷. نگران مسائل بی‌اهمیت نباشید: یا از این مسائل رد شوید یا زمین‌گیرشان شوید. همیشه افرادی هستند که از گاه کوه می‌سازند؛ بهتر است شما در این دسته قرار نگیرید.

۸. صبور باشید: البته با تحمل بی‌کفایتی‌ها اشتباه نشود. این حکم، دامنه وسیعی از موقعیت‌ها را دربرمی‌گیرد؛ مثلاً: زمان‌هایی که یکی برداشت غلطی از حرفتان می‌کند، پروژه‌ای بیش‌تر از زمانبندی طول کشیده است، همیشه پشت چراغ‌قرمز می‌افتید و... چه چیزی با از کوره‌دررفتن

نمونه‌هایی از جمله‌های معیوب در مکاتبات اداری

زهرا کرباسی



جدید آموزش عالی از تلقی درستی برخوردار نمی‌باشند.

منظور از «اکثریت» لابد «اکثر» بوده است. کلمه نسبت (در این کاربرد) از آن کلمات کلیشه‌ای بیهوده و زائدی است که بدجوری در نوشته‌های اداری جا خوش کرده است؛ حرف اضافه‌ای است که واقعاً اضافی است. «برخوردار بودن» به جای «داشتن»، آن هم درمورد چیز ناپسندی مثل «تلقی نادرست» هیچ لطفی ندارد. پس بهتر است بنویسیم:

بیش‌تر دانشگاهیان متأسفانه تلقی درستی از تحولات آموزش عالی ندارند.

۳. سال‌های دهه گذشته، شاهد مهاجرت تعداد زیادی از بهترین فارغ‌التحصیلان ما به کشورهای غربی بود.

این جور شاهد آوردن از زمان و مکان (دیروز تهران شاهد ریزش برف بود) از آن اداهای رسانه‌ای است که به گزارش‌های اداری هم سرایت کرده است. بهتر است جمله‌های خبری را صاف و ساده بنویسیم:

در دهه گذشته، بسیاری از فارغ‌التحصیلان ما به کشورهای غربی مهاجرت کردند.

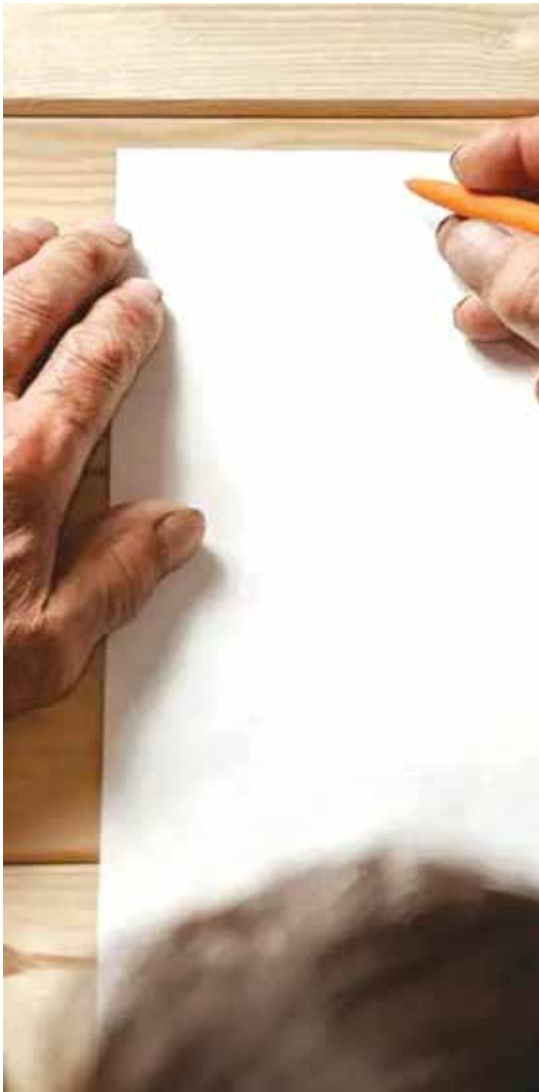
این بخش محض آشنایی با انواع دیگری از خطاهای زبانی که در مکاتبات اداری به وفور به چشم می‌خورند، تعدادی جمله «مشت نمونه خروار» از بعضی گزارش‌های اداری و نشریات قدیم و جدیدی که دم دست بوده‌اند، انتخاب کرده‌ایم تا با هم به تصحیح آن‌ها بپردازیم. این جمله‌های معیوب را فعلاً فقط از نظر زبانی ویرایش می‌کنیم. یعنی کاری به صحت و سقم محتوایشان نداریم و مفهوم مورد نظر نویسندگانشان را تغییر نمی‌دهیم:

۱. نیمی از ارائه‌دهندگان مقالات کنفرانسی که امسال برگزار می‌شود را اعضای هیئت علمی تشکیل می‌دهند.

اولاً، مقاله را ارائه (یعنی نشان) نمی‌دهند، معمولاً آن را می‌نویسند یا - اگر بخواهند کارشان پرابهت‌تر بنماید - تألیف می‌کنند. ثانیاً، آوردن «را» پس از فعل، مغایر با موازین دستور زبان فارسی است. ثالثاً، اگر از درازنویسی اجتناب شود، این جمله اصلاً «را» نمی‌خواهد. پس چرا بنویسیم:

نیمی از مؤلفان مقاله‌های کنفرانس امسال، عضو هیئت علمی اند.

۲. متأسفانه اکثریت دانشگاهیان نسبت به تحولات



۴. این دانشگاه اخیراً جهت اعزام دانشجو قراردادی را امضا نموده و در راستای مبادله استاد مذاکراتی را انجام داده است.

کلمه «جهت» به جای «برای» و عبارت «در راستای» - که هیچ‌کس نمی‌داند به جای چه چیزی می‌آید، ولی مثل آچارفرانسه هر معنی‌ای که بخواهیم از آن می‌گیریم - دوتای دیگر از آن آفت‌های بسیار پریسامد زبان شیوای پارسی‌اند. هردوتا «را» بی‌که آمده، زیادی است، چون «را» مال وقتی است که راجع به چیزهای معلومی صحبت می‌کنیم. ولی این‌جا نمی‌دانیم که چه نوع قراردادی یا چه جور مذاکراتی مورد نظر است. برای روشن شدن مطلب، به این نمایشنامه کوتاه توجه بفرمایید: فرض کنید یک روز وارد اداره می‌شوید و اخم‌هایتان مثل همیشه درهم نیست. همکاران می‌پرسند: «چه عجب امروز خوشحالی؟» و شما می‌گویید: «آخه ماشین خریدم» (حالت اول)، یا می‌گویید: «بالآخره ماشینه رو - یعنی آن ماشین را - خریدم» (حالت دوم). جواب حالت اول، مال وقتی است که شما بی‌آن که همکارانتان خبر داشته باشند، پول‌هایتان را جمع کرده‌اید و رفته‌اید ماشین‌فروشی و یک ماشین خریده‌اید و هنوز هم آن‌ها نمی‌دانند کدام ماشین یا چه جور ماشینی. اما جواب حالت دوم، مال وقتی است که مثلاً یک‌ماه بوده که ماشین یکی از همسایه‌ها چشمتان را گرفته بوده و مدام در فکر بوده‌اید که آن را بخرید و در تمام این مدت مشغول چانه‌زدن با صاحب ماشین بوده‌اید و هر روز در اداره، مغز همکاران را در توصیف این ماشین خورده‌اید - طوری که همه آن‌هایی که خود ماشین را دیده باشند، مثلاً می‌دانند که روکش صندلی‌هایش چه رنگی است یا چرخ‌های عقبش چند میلی‌متر آج دارد - و حتی به بعضی از آن‌ها از دور نشانش داده‌اید و خلاصه این ماشین کاملاً معروف حضور همگیشان هست. (لابد می‌گویید، خوش به حال خارجی‌ها که اصلاً «را» ندارند؛ ولی لازم نیست غصه بخوریم، چون آن‌ها عوضش حروف تعریف معین و نامعین دارند که اولی در مواردی کار همین «را»ی ما را می‌کند و گاهی موجب دردسرشان هم می‌شود.) در هر حال، صورت درست جمله بالا چنین چیزی است:

این دانشگاه اخیراً برای اعزام دانشجو قراردادی بسته و به منظور مبادله استاد هم مذاکراتی کرده است.

۵. این دفتر موظف گردید تا همه‌ساله لیست مجلات علمی دارای اعتبار را تهیه و در اختیار دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات ذیربط قرار دهد.

این‌جا هم مثل ریاضیات، فقط از عوامل (فعل‌های) مشترک می‌شود فاکتور گرفت. بعد از «تهیه» باید «کُند» بیاید، نه «قرار دهد» یا «بگذارد». وقتی «فهرست» به این قشنگی داریم، حیف است که چیزها را «لیست» کنیم. سایر مؤسسات ذیربط هم ظاهراً باید مؤسسات پژوهشی باشند. پس باید بنویسیم:

این دفتر موظف شد (که) هر سال فهرست مجله‌های معتبر را تهیه کند و در اختیار دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی بگذارد.



۶. مراکز تحقیقاتی باید منافع کوتاه‌مدت را نادیده گرفته و در راستای برنامه سوم منافع بلندمدت را مورد عنایت قرار دهند.

این‌طور کاربرد فعل - نادیده گرفته - که گویا ادبا به آن وجه وصفی می‌گویند و قدیم‌ها مرسوم بوده است، به هیچ وجه در نثر امروزی جایز نیست. یک نمونه دیگرش را از دفترچه خاطرات یک کارمند می‌آوریم تا بیش‌تر یادتان بماند و به کلی از این وجه اجتناب کنید: «امروز ساعت ۱۰ صبح به اداره رفته، ۸ استکان چای خورده، ۶ نامه بد نوشته، ۴ ارباب رجوع را سرگردان کرده و سپس در ۲ بعدازظهر به منزل مراجعت نمودم.» این وجه بسیار عتیقه و ناپسند است و علاوه بر این، اگر قید زمان‌هایش را برداریم، تا رسیدن به فعل آخر، اصلاً زمان وقوع این حوادث معلوم نیست. مثلاً این کارمند اگر بخواهد برنامه فردایش را هم بنویسد، می‌تواند درست از همین جوه و به همین شکل استفاده کند: «(فردا) به اداره رفته، چای خورده، نامه بد نوشته، ارباب رجوع را سرگردان نموده و (سرانجام با وجدانی راحت) به منزل

مراجعت خواهم نمود.» می‌بینید که فقط از روی فعل آخر است که مشخص می‌شود بقیه امور در چه زمانی اتفاق می‌افتد. پس باید نوشت:

مراکز تحقیقاتی باید منافع کوتاه‌مدت را نادیده بگیرند و هماهنگ با برنامه سوم (توسعه اقتصادی) به منافع بلندمدت توجه کنند.

۷. در حال حاضر با توجه به میزان بالای هزینه‌های چاپ و کاغذ امکان کاهش قیمت نشریات این مؤسسه مقدور نمی‌باشد.

آوردن دو کلمه یا دو عبارت هم‌معنی در یک جمله، از انواع «حشو» است. یکی اش کافی است؛ یا «امکان ندارد» یا «مقدور نیست». «میزان بالای هزینه‌ها» هم لابد همان هزینه‌های زیاد است. بهتر است بنویسیم: فعلاً، به علت گرانی کاغذ و هزینه‌های زیاد چاپ، کاهش قیمت نشریات این مؤسسه ممکن نیست.

* برگرفته از کتاب به زبان آدمیزاد. رضا بهاری، نشرنی، چاپ دوم،

۱۳۹۶.

چند رباعی از سعدی



گردل به کسی دهند باری به تو دوست
کت خوی خوش و بوی خوش و روی نکوست
از هر که وجود صبر بتوانم کرد
الاز وجودت که وجودم همه اوست

آن سست وفا که یار دل سخت من است
شمع دگران و آتش رخت من است
ای با همه کس به صلح و با ما به خلاف
جرم از تو نباشد گنه از بخت من است

وه وه که قیامتست این قامت راست
با سرو نباشد این لطافت که تراست
شاید که تو دیگر به زیارت نروی
تا مرده نگوید که قیامت برخاست

چون حال بدم در نظر دوست نکوست
دشمن ز جفا گوز تنم برکن پوست
چون دشمن بیرحم فرستاده اوست
بدعهدم اگر ندارم این دشمن دوست

شب نیست که چشمم آرزومند تو نیست
وین جان به لب رسیده در بند تو نیست
گر تو دگری به جای من بگزینی
من عهد تو نشکنم که مانند تو نیست

روزی گفتم: شبی کنم دلشادت
وز بند غمان خود کنم آزادت.
دیدم که از آن روز چه شبها بگذشت
وز گفته خود هیچ نیامد یادت؟

آن یار که عهد دوستاری بشکست
می رفت و منش گرفته دامان در دست
می گفت دگر باره به خوابم بینی
پنداشت که بعد از آن مرا خوابی هست

آن شب که تو در کنار مایی روزست
و آن روز که با تو می رود نوروزست
دی رفت و به انتظار فردا منشین
دریاب که حاصل حیات امروزست

مدیران بزرگ به دنیا نمی آیند ساخته می شوند^۱

افشین مرتضوی



این کتاب درباره کسی است که بدون آموزش رسمی، یاد گرفت که چگونه مدیر مورد اعتمادی شود و قرار است به شما بگوید که ترس‌ها و شک‌هایتان طبیعی است و شما هم مانند نویسنده آن، بر آن‌ها غلبه خواهید کرد.

کتاب مدیران بزرگ به دنیا نمی آیند ساخته می شوند، به طور خاص به این سؤال پاسخ می‌دهد که چگونه یک مدیر جدید می‌تواند در اولین نقش مدیریتی خود قوی شروع کند. جولی ژو با استفاده از تجربیات شخصی‌اش، راهکارهایی برای مدیریت درست روزهای ابتدایی پیشنهاد می‌دهد و به مدیران جدید کمک می‌کند که از اشتباهات رایج اجتناب کنند. از برگزاری جلسات مؤثر گرفته تا انتخاب افراد مناسب برای تیم و مدیریت تیم‌های کوچک و بزرگ، این کتاب مسیرهای روشن و عملی برای رسیدن به مدیریت عالی را نشان می‌دهد. در ادامه، خلاصه کتاب مدیران بزرگ به دنیا نمی آیند ساخته می شوند را خواهید خواند.

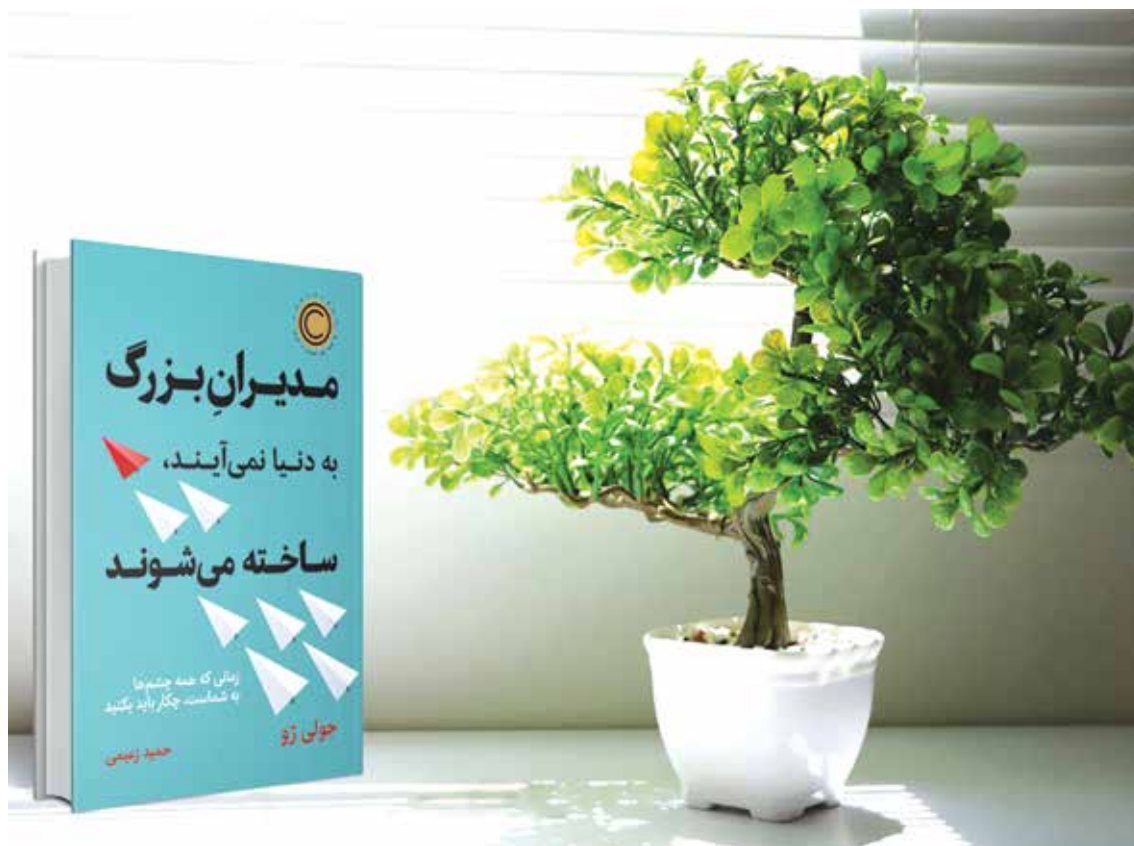
جولی ژو، نویسنده کتاب حاضر، بیش‌تر از هر چیز دیگری در زندگی‌اش به این جمله ایمان دارد: «مدیران بزرگ به دنیا نمی آیند، ساخته می شوند.»

مهم نیست شما چه کسی هستید، همین که مدیریت افراد این قدر برایتان مهم است که دنبال کتابی برای آن هستید، پس به قدر کافی به مدیر بزرگ شدن اهمیت می‌دهید.

شاید شما مدیر جدیدی هستید که بدون آمادگی وارد چالش بزرگی شده‌اید یا شاید مدیری هستید که مدام با خود فکر می‌کنید چطور می‌توانید به افرادتان کمک کنید تا عملکرد بهتری داشته باشند. کتاب حاضر به شما کمک می‌کند چراهای مدیریت را درک کنید. زمانی که چراهای مدیریتی مثل «چرا باید مدیریت وجود داشته باشد»، «چرا باید با کارکنانتان جلسات یک‌به‌یک داشته باشید» یا «چرا باید فرد الف را به جای فرد ب انتخاب کنید» را درک کردید، می‌توانید در مدیریت هم مؤثر باشید.

۱. جولی ژو؛ مدیران بزرگ به دنیا نمی آیند ساخته می شوند. ترجمه حمید زعیم، نشر نوین.





خلاصه کتاب

چولی ژو در این کتاب توضیح می دهد که مدیران عالی، به افراد برای حرکت به سوی هدف مشترک با حفظ یک دیدگاه الهام بخش، برقراری اعتماد و ارتباط شفاف انتظارات، انگیزه می دهند. ژو نشان می دهد چطور می توان تیمی ساخت که نتایجی عالی ارائه می کند. چهار عنصر اصلی راهنمایی های ژو در این کتاب به شرح زیر است:

۱. درک یک مدیریت عالی

۲. به اشتراک گذاشتن و تقویت یک دیدگاه قدرتمند

۳. ساخت و پرورش تیم

۴. اجرای جلسات شگفت انگیز

ویژگی های یک مدیر خوب

ژو در کتاب مدیران بزرگ به دنیا نمی آیند ساخته می شوند، بر این باور است که هرکسی می تواند یاد بگیرد مدیری عالی شود، به شرطی که این ویژگی ها را در خودش پرورش دهد. مدیران عالی، توانایی

الهام بخشی و هماهنگی تلاش های تیم را دارند و در عین حال قابلیت انطباق با شرایط مختلف و حل تعارضات را در خود می بینند. آن ها همچنین مسئولیت پذیرند و پذیرای اشتباهات خود هستند و در نهایت همواره تمرکز دارند بر موفقیت تیم و توانمندسازی اعضای آن. به طور کلی، ویژگی های مدیر عالی عبارت است از:

۱. انگیزه برای موفقیت تیم: اولویت دادن به عملکرد تیم

و توانمندسازی اعضا برای انجام بهتر کارها

۲. انطباق پذیری: توانایی جابجایی راحت بین وظایف و

تغییر اولویت ها

۳. لذت بردن از تعامل با مردم: تمرکز بر آموزش، انگیزه دهی

و هدایت افراد

۴. توانایی حل تعارضات: مدیریت شرایط چالش برانگیز و

داشتن مکالمات سخت در مواقع ضروری

۵. تمایل به پذیرفتن اشتباهات: پذیرفتن اشتباهات

خود، اصلاح آن ها و جلوگیری از تکرار در آینده

خاطره‌ای از جبهه جنگ بود

احسان محمدی



می‌لرزید، ولی نمی‌خواستم بفهمد ترسیده‌ام. دندان‌هایم به‌هم می‌خورد. سرباز عراقی انگشتش را برد روی ماشه و شلیک کرد...

جیغ زدم و پتویی را که تا زیر چانه‌ام بالا کشیده بودم، پرت کردم. بوی نانی که داشت روی علاءالدین گرم می‌شد، توی اتاق پیچیده بود. صدای دویدن مادرم را از توی حیاط شنیدم و بعد ضربه‌ای که با کف دستش به در آهنی اتاق کوبید و آمد تو.

- چی شده احسان؟! خوبی روله؟!!

دهانم خشک شده بود. یقه پیراهن نیمداری که تنم بود، خیس از عرق بود. زبانم نمی‌چرخید که بگویم خواب بد دیده‌ام. مثل هر شب مادرم همیشه زودتر بیدار می‌شد، کتری را می‌گذاشت روی علاءالدین و تکه‌های نان تنوری را که روز قبل پخته بود، از لای سفره درمی‌آورد و می‌گذاشت کنار کتری تا داغ شوند و بعد می‌رفت توی حیاط تا آب و جارو کند.

سرش را به در تکیه داد. انگشت‌های باریک و ظریفش روی تن در لیز خورد و همان جا نشست و سرش را چرخاند طرف من که هنوز روی تشک نشسته بودم و داشتم نگاهش می‌کردم.

پوتین‌ها آن قدر بزرگ و سنگین بود که پایه‌پایم نمی‌آمدند. می‌دویدم اما توی گل فرومی‌رفتم و زمین می‌خوردم و عراقی‌ها نزدیک‌تر می‌شدند. یکی از پوتین‌ها از پایم درآمد و بندهای سیاه لنگه دیگر دور پایم پیچیده بود. می‌دویدم و پوتین را روی زمین می‌کشیدم. کف پاهایم زخم شده بود. لبه تیز سنگی مثل چاقو، لای دو انگشت پایم را قاچ داد. لیزی و داغی خون تازه را لای انگشت‌های پایم حس می‌کردم، اما باید فرار می‌کردم. عراقی‌ها سریع‌تر از من می‌دویدند و نزدیک می‌شدند. قلبم مثل پرنده‌ای که از قفسش بزرگ‌تر باشد، داشت از سینه‌ام بیرون می‌زد. منتظر بودم که سرباز عراقی شلیک کند و تیرش از شلوار گُردی گشادی که مادرم از شلوار کهنه بابا برایم درست کرده بود، رد شود و پوستم را بشکافد. با همه قدرتی که در پاهای یک بچه هفت‌هشت‌ساله می‌شد جمع کرد می‌دویدم، اما پوتین گشادم به سنگی گیر کرد. باز زمین خوردم. سرم را برگرداندم، سرباز عراقی بالای سرم ایستاده بود. بلند شدم. به‌زحمت سرم به فانوسقه‌ای که به کمرش بسته بود می‌رسید. لوله اسلحه‌اش را گذاشته بود روی بینی‌ام و فشار می‌داد. بوی باروت می‌داد؛ همان باروت‌هایی که پشت مدرسه روی زمین می‌ریختیم و آتش می‌زدیم. زانوهایم



- روله خواب دیدی؟ چیزی نیست. پاشو مدرسه ات دیر می شود.

سرش را انداخت پایین و انگار با نوک انگشتش روی پیراهن سرمه ای بلندی که می پوشید، خط های درهم برهم کشید. شنیدن صدای مادرم همیشه آرام می کرد، مثل آخر شب ها که برایمان لالایی می خواند و یادمان می رفت کی خوابمان برده. توی تاریکی و روشنی صبح، صورتش را می دیدم که مثل ماه درخشید. ستاره های آبی خالکوبی شده روی چانه اش، بیش از هر وقت دیگری به نظرم زیبا می آمد و دلم می خواست انگشت هایم را دراز می کردم و دست می زدم به ستاره های چانه اش.

- اختر را هم بیدار کن.

این را گفت و بلند شد و در را بست و رفت سمت حیاط، هنوز زنده بودیم. با انگشت هایم کنار بینی ام - جایی که سرباز عراقی لوله اسلحه اش را گذاشته بود رویش و فشار می داد - رالمس کردم. خوشحال بودم که همه اش خواب بود و ماشه را نچکاند.

هر شب با ترس گوش برها می خوابیدیم. صبح که بیدار می شدیم، خوشحال که با سیم اسرائیلی، مثل کبک سرمان را نکنده بودند. یا اگر آمده بودند، از ترس چند نفری که شب با اسلحه توی روستا نگهبانی می دادند، جرئت نکرده بودند جلو تر بیایند. دیشب هم صدای جیغ و فریاد از توی روستا نیامده بود، یعنی همه سالم بودند، دست کم هنوز سالم بودند. برای اول صبح زمستان در یک روستای لب مرز، خبر خوبی بود. همان طور که دراز کشیده بودم، مثل هر روز صبح که بیدار می شدم، سقف را نگاه کردم. تیرک های چوبی سفید مثل همیشه در موازات هم بودند. پدرم وسطشان را با دقت و وسواسی که داشت، با چوب های جعبه گوجه فرنگی به هم میخ زده بود، رویشان خرزهره ریخته بود و پشت بام را هم سیمان کرده بود. برای همین باران که می بارید، سقف چکه نمی کرد.

سرم را برگرداندم، اختر کنارم خوابیده بود. موهای سیاهش روی صورت گرد و بینی کوچکش ریخته بود. دستم را بردم زیر بالشم و مثل هر روز صبح دنبال پول

گشتم. وقتی دستم به سکه خورد، بدون این که از زیر بالش درش بیاورم، از وزنش و کوچک بودنش فهمیدم که پنج تومانی است. دو تومانی ها بزرگ تر و لاغرتر بودند. دست بردم زیر بالش اختر، ولی پولی نبود. تعجب کردم، بابا شب هایی که از دهلران می آمد و صبح با موتورش می رفت، حتماً زیر بالش من و اختر و ابوذر پول می گذاشت؛ پولی که با آن می توانستیم برویم دکان شیخ حسن که شیخی صدایش می کردیم، بیسکویت

تینا بخریم، پفک یا شکلات!

مادرم دوباره صدایمان زد:

- احسان! اختر! روله! دیرتان شد.

* جنگ بود، احسان محمدی، کتاب آبه، سوم، ۱۳۹۱.

می نویسیم چون می خواهیم با جهان ارتباط بگیریم

حسین حسینی نژاد



تجربه، یک پاسخ مشترک دارند: «چون کار دیگری نمی‌توانند بکنند.» چون قطب‌نمای آن‌ها ورزش، خوانندگی، هنر و... را نشانه رفته است. انگار دست‌وبال نویسنده را فقط برای نوشتن بازگذاشته‌اند. در این جا منظور از نویسندگی هم معنی عام آن است. از داستان نویسی گرفته تا یادداشت نویسی و مرور نویسی خاطره نویسی و گزارش نویسی و... است.

۲. می نویسیم تا خود را بشناسیم

یکی از ابزارهای در دسترس و آماده برای خودشناسی نوشتن است. با نوشتن است که به زوایای پنهان و تاریک خود پی می‌بریم. نوشتن بر گوشه‌هایی از وجود ما که تاریک است نور می‌افشاند. کافی است هرچندی دست به قلم شویم تا با ویژگی‌های خود بیشتر آشنا شویم.

اگرچه پاسخ به سؤال «چرا باید بنویسیم؟» با توجه به شخصیت، تجربیات و علائق افراد متنوع است، اما با بررسی پاسخ‌ها به دلایل مشترکی می‌رسیم که عمومی و جهان شمول است. همچنین در پاسخ به این سؤال که «چرا نمی‌نویسیم» هم دلایل مشترک و تقریباً یکسانی به چشم می‌خورد. در این یادداشت قصد ورود به سؤال اول یعنی «چرا می‌نویسیم؟» دارم. خوشحال می‌شوم که از تجربه‌های شما نیز در این زمینه آگاه شوم.

۱. می نویسیم چون نمی‌توانیم ننویسیم

اگر از یک ورزشکار بپرسند چرا ورزش می‌کند؟ یا از خواننده‌ای بپرسند بپرسند چرا می‌خواند؟ یا از هنرمندی سؤال شود چرا به دنبال کار هنری می‌رود؟ صرف نظر از علاقه، زمینه و



هرچه جامعه روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اش سالم‌تر باشد این شغل درآمدزاتر می‌شود.

۸. می‌نویسیم تا از صف مردگان بیرون بزنیم

جمله‌ای را به کافکا نسبت می‌دهند: «نوشتن بیرون جهیدن از صف مردگان است.» در این نگاه فرق آدم زنده و مرده به نوشتن است. به جا گذاشتن اثر از خود است. به ارتباط مکتوب با جهان است. به ارائه فکر و اندیشه است. اگر ننویسیم مرده‌ایم هرچند نبضمان کار کند.

۹. می‌نویسیم تا سرگرم باشیم و لذت ببریم

نوشتن یک سرگرمی است. همانطور که فیلم سرگرمی است. تأثیر سرگرمی است، آشپزی سرگرمی است، قایق سواری سرگرمی است. هر سرگرمی هم لذتی به دنبال دارد. موقت یا دیرپا. نوشتن سرگرمی لذت بخش، دیرپا و دراختیاری است که تنها هزینه‌اش قلم و کاغذ و نشستن و نوشتن است.

۱۰. می‌نویسیم تا شکرگزاری کنیم

فرض که از شما بپرسند به چه دلیلی شکرگزار هستید؟ چی جواب می‌دهید؟ کافی است فهرستی از دلایل شکرگزاری خود تهیه کنید. البته تمام ناشدنی است. هرچه بیشتر می‌کاوید بیشتر می‌یابید. تا حالا فهرستی از چرایی شکرگزاری خود را تهیه کرده‌اید؟ اگر آری، درباره یکی از آن‌ها بنویسید.

۳. می‌نویسیم تا میراثی از خود به جا بگذاریم

هنرمند با اثر هنری اش خود را در آینده زنده نگه می‌دارد. فرد خیر با کار خیری که می‌کند ردی از خود در تاریخ می‌گذارد. پزشک، معمار، مادر، پدر و... با کارهای خود اثری به یادگار می‌گذارند. رد پای نویسنده هم با نوشتن (کتاب، مقاله، گزارش، نقد و...) در صفحات تاریخ می‌ماند. یک نگاه به فهرست کتاب‌ها از گذشته تا کنون این مدعا را ثابت می‌کند.

۴. می‌نویسیم تا سبک شویم

گاهی دلمان می‌گیرد، گاهی از زمین و زمان ناراحتیم، گاهی نمی‌دانیم چرا سردرگم هستیم. به قولی نمی‌دانیم «چه مرگمان است.» وقتی با یک نفر درددل می‌کنیم سبک می‌شویم. از استرس و نگرانی بیرون می‌آیم. نوشتن نقش صحبت کردن با کسی را دارد منتهی روی کاغذ یا گوشی یا کامپیوتر. وقتی می‌نویسیم تازه می‌فهمیم که کی هستیم و کجا می‌رویم و چرا ناراحتیم.

۵. می‌نویسیم چون زندگی ارزش دوباره نگاه کردن را دارد

زندگی آن قدر ارزشمند است که برای ثبت لحظه‌هایش دست به قلم شویم. با نوشتن است که قدر لحظه‌ها، اتفاقات، دوستان و خانواده را بیشتر می‌دانیم. می‌فهمیم کجا بوده‌ایم، کجا هستیم و کجا می‌رویم. ما اغلب خود را در شلوغی‌های زندگی گم یا پنهان می‌کنیم. نوشتن باعث پیدا کردن خود است. بیرون آمدن از چیزهای دست‌وپاگیر است.

۶. می‌نویسیم چون می‌خواهیم با جهان ارتباط بگیریم

ما موجود اجتماعی هستیم. از طریق سخن گفتن، گوش دادن، نوشتن و... با یکدیگر ارتباط می‌گیریم. ارتباط مکتوب ماندگار و فراگیر است. فیلم‌ها اغلب از نوشته‌ها الهام گرفته‌اند. آواز از نوشته سرچشمه می‌گیرد حتی موسیقی و تأثر و... ما روزانه در معرض خواندن آثار گرانبهایی قرار داریم که انسان‌هایی خواسته‌اند دریافت‌هایشان را از جهان از سریق نوشتن با ما به اشتراک بگذارند. برای ارتباط با جامعه باید بنویسیم.

۷. می‌نویسیم چون راهی برای گذران زندگی است

رمان نویس، روزنامه‌نگار، پژوهشگر، مورخ، زندگی‌نامه‌نویس، گزارشگر و... از طریق نوشتن مخارج زندگی خود را تأمین می‌کنند. دربرخی کشورها نوشتن یک شغل است. البته



باد دیوانه

محمد کاظمی



- ۱ نه باد مرا بازی داد، نه باد بادکم. من هم قهر کردم و باد بادکم را از آن بالا پایین کشیدم و باد هم گورش را گم کرد و رفت.
- ۲ مانده بودم که این منم آن بالا یا باد بادکم! در همین فکر بودم که باد دیوانه‌ای آمد و باد بادکم را برد.
- ۳ هم باد رفت و هم باد بادکم. مجبور شدم به درختی تکیه بدهم که با شاخه‌های درهمش، آرام ایستاده و چشم به راه باد خنکی بود.
- ۴ چقدر گریه کردم برای باد بادکم که آن بالا در سیم‌های برق گیر کرده بود. بعد هم هرچه دشنام بلد بودم، به باد بازبگوش دادم که آن بالا با باد بادکم بازی می‌کرد.
- ۵ باد بادکم داشت آن بالا بازی می‌کرد و قصد نداشت به این زودی‌ها پایین بیاید. من هم روی تخته‌سنگی نشستم و آن قدر صبر کردم تا بازی‌اش را بکند و به هوای دل خود پایین بیاید.
- ۶ بادی نبود، باد بادکم آن بالا ایستاده بود و پایین نمی‌آمد. من روی شن‌های ساحل نشسته بودم و عکس باد بادکم را می‌کشیدم که آن بالا ایستاده بود.
- ۷ وقتی در مدرسه باز شد، باد بادکم را باد برد. باد بادک را که باد ببرد، باید به مدرسه‌ای بروی که باد و باد بادک و آسمان را از تو می‌گیرد.
- ۸ همین جا بود که باد بادک هایمان را هوا می‌کردیم. حالا همه در یک صف روبروی دریا نشستیم و از باد و باد بادک و آسمان باز کودکی حرف می‌زنیم.
- ۹ بر بام این شهر، نه کیوتری هست، نه کودکی که از بام بالا برود و باد بادکش را هوا کند؛ یعنی این شهر به این زودی پیر شد؟! پیر شد؟! پیر شد!؟
- ۱۰ حالا کنار نوه‌اش ایستاده و سرش را بالا گرفته است و دارد به باد بادک نوه‌اش نگاه می‌کند که آن بالا باد را به بازی گرفته است.
- ۱۱ از کنار کودکانی که باد بادک هوا می‌کردند گذشت. می‌خواست بگوید ما هم روزی باد بادک را هوا می‌کردیم و تمام آسمان این شهر در تصرف ما بود، ولی آرام گذشت و چیزی نگفت.
- ۱۲ وقتی زن همسایه در را به رویش باز نکرد، بر پشت بام رفت و باد بادکش را هوا کرد، به امید این که لیلا، دختر همسایه، به پشت بام بیاید و باد بادکش را ببیند که آن بالا اوج گرفته است و تمام شهر را زیر بال خود دارد. ولی هرچه انتظار لیلا را کشید و هرچه سوت زد، لیلا به پشت بام نیامد. با خود گفت: «بزرگ شدن یعنی این؟ یعنی من نمی‌توانم با لیلا بازی کنم؟» دیگر از انتظار خسته شد. نخ باد بادک را رها کرد. نگاه نکرد چه به سر باد بادک آمد. با گریه پنهان از پله‌ها پایین آمد و از آدم بزرگ‌ها بیزار شد.



مزایای خواندن

مهدی رسولزاده



کشتی‌ها را غارت کردند.» قبل از این‌که از او بپرسم: «دیگر اثرات خواندن چیست؟» انگار به سؤال من پی برده باشد، شروع کرد به پاسخ دادن:

- خواندن، دانش ما را از جهان افزایش می‌دهد.
- بر دایرهٔ واژگان ما می‌افزاید.
- دانش ما را دربارهٔ مکان‌هایی که نرفته و فرهنگ‌هایی که چیزی از آن نشنیده‌ایم، اضافه می‌کند.
- دوست او که تا آن لحظه ساکت بود، اشاره کرد که می‌خواهد چیزی به این نکته‌ها اضافه کند:
- وقتی می‌خوانیم و زیاد هم می‌خوانیم، به بهبود املا و دستور زبان خود هم کمک می‌کنیم.
- در متنی که می‌نویسیم، رد پای واژگان و جمله‌بندی کتاب‌هایی که خوانده‌ایم، دیده می‌شود.
- از قدرت تخیل نویسندگان کتاب‌ها بهره می‌گیریم.

مدت‌هاست در فکر ربط خواندن و نوشتن هستم. به مزایای خواندن می‌اندیشم. در همین خصوص، از دوستی پرسیدم: «به نظر شما برای چه می‌خوانیم؟» گفت: «می‌خوانیم تا در آرامش قرار بگیریم. دانش خود را افزایش دهیم. به جهان ایده‌آلمان برویم. از مشکلات جاری فاصله بگیریم و برای ساعاتی آن‌ها را فراموش کنیم. مهارت‌های نوشتاری خود را بهبود بخشیم و...» نقل قولی هم آورد که: «یک خواننده قبل از مرگ، هزاران بار زندگی می‌کند؛ چون با هر کتابی که می‌خواند، زندگی جدیدی تجربه می‌کند.» به راهکار سازنده‌ای اشاره کرد که: «تلویزیون را بسیار آموزنده می‌دانم. هر بار که کسی آن را روشن می‌کند، به اتاق دیگر می‌روم و کتابی می‌خوانم.» یاد جمله‌ای از «والث دیزنی» افتادم: «گنج موجود در کتاب‌ها، بیش‌تر از گنجی است که دزدان دریایی



کسی هم که می‌خواهد مهارت نوشتاری خود را تقویت کند، باید روی دست نویسندگان نگاه کند. یعنی آثار و کتاب‌های آن‌ها را بخواند تا بتواند پا بگذارد جای پای آن‌ها. ادامه داد که به نظر من، نوشتن از خواندن می‌آید و خواندن، بهترین معلم نوشتن است. به نکته‌ای هم از جان جیپورد اشاره کرد که نویسنده‌ها برای خوانندگان و خوانده شدن می‌نویسند: «من نمی‌توانم بدون خواننده بنویسم. این دقیقاً مانند یک بوسه است؛ شما نمی‌توانید به تنهایی انجام دهید.»

به نظرم گفت‌و شنود جالبی از کار درآمد. بد نیست به چند فایده دیگر خواندن که از قلم افتاد، اشاره کنم و بحث را ببندم:

«خواندن علاوه بر آن‌که به بهبود نوشتن کمک می‌کند، موجب افزایش همدلی با شخصیت‌ها و موضوع کتاب می‌شود. سطح استرس را کاهش می‌دهد. موجب می‌شود خواب بهتری داشته باشیم. دیدگاه جدیدی درباره زندگی پیدا کنیم. خود را غرق دنیای کلمات نویسندگان کنیم و از آن‌ها لذت ببریم.»
شما خواننده عزیز، علاوه بر این فواید، چه دلایلی برای خواندن دارید؟

در این جا دوباره فردی که طرف صحبتیم بود، وارد بحث شد و گفت: «نویسندگان موفق به‌عنوان خوانندگان حریص شناخته شده‌اند. کتاب‌ها ابزار عالی برای آموزش مغز است. کارکردهای خلاقیت، تخیل و تفکر خواننده را بهبود می‌بخشد و مناطق بیش‌تری از مغز را فعال می‌سازد.» این جا یاد دو جمله از «استفان کینگ» افتادم. این جمله‌ها بر تأثیر خواندن بر نوشتن نظر دارد:

۱. اگر می‌خواهید نویسنده شوید، باید دو کار را بیش از همه انجام دهید: زیاد بخوانید و زیاد بنویسید.
۲. اگر وقت برای خواندن ندارید، وقت (یا ابزار) برای نوشتن هم ندارید.

دوستِ دوستم دوباره وارد بحث شد و گفت: «در فراگیری هر مهارتی باید روی دست استادکار نگاه کرد یا به ابزارآلاتی که او استفاده می‌کند، توجه کرد. مثلاً کسی که اهل موسیقی است، باید خیلی موسیقی گوش کند. همین‌طور کسی که اهل نقاشی است، باید به گالری‌های نقاشی برود و کسی که مجسمه‌سازی را دوست دارد، حتماً باید به کارگاه‌های مجسمه‌سازی برود و روی دست استادکار نگاه کند تا فرازوفرود کار را بیش‌تر دریابد.»

چگونه صحبت کنیم تا روی دیگران اثر بگذاریم؟

رضا باقری

خود تأثیر بگذارد. این قبیل افراد مورد توجه گروه هستند و همه منتظر صحبت‌های او می‌شوند. شاید این افراد دوره فن بیان ندیده باشند، اما به راحتی دیگران را تحت تأثیر کلام خود قرار می‌دهند.

در این جا تعدادی از کتاب‌هایی که کمک می‌کنند تا بیان ما بهتر شود معرفی شده است. به هرکدام از این‌ها دسترسی داشته باشید، راه‌های زیادی برای تقویت مهارت ارتباطی خود مشاهده خواهید کرد که با تمرین می‌توانند ضعف‌ها را برطرف سازند. به این نکته توجه داریم که بیان، مهارت است و مثل هر مهارتی در سایه تمرین در ما تقویت می‌شود.

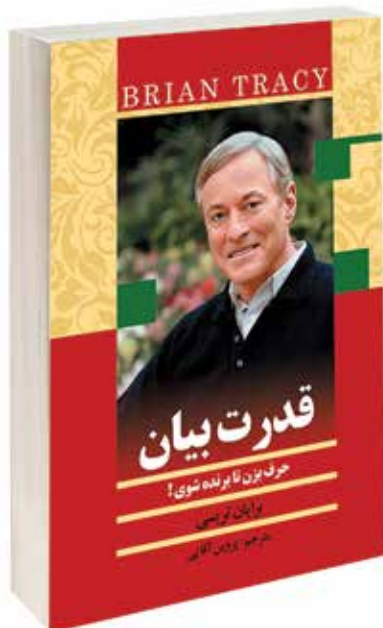
برخی در جمع‌ها کوچک و بزرگ راحت صحبت می‌کنند و عده‌ای موقع صحبت دچار استرس می‌شوند. این که در کدام دسته باشیم به تربیت خانوادگی، مدرسه و دانشگاه و محیط بر می‌گردد. خبر خوب این است که اگر از گروه دوم باشیم با مطالعه و تمرین می‌توانیم موقع صحبت تغییراتی مثبت در خود ایجاد کنیم. در این راه ممکن است به گروه اول برسیم ولی از وضعیتی که داریم بهتر خواهیم شد و راحت‌تر افکار و احساسات خودمان را با دیگران در میان می‌گذاریم. آری بیان خوب به انسان کمک می‌کند تا در ارتباط با دیگران موفق‌تر باشد. بارها دیده‌ایم در جمع‌ها یک نفر بیان بهتری نسبت به بقیه دارد و می‌تواند روی اطرافیان

قدرت بیان

کتاب قدرت بیان، اثر برایان تریسی، یک راهنمای قدرتمند برای تقویت مهارت‌های فن بیان و ارتباط مؤثر است. نویسنده، اسرار و راهکارهای اثبات‌شده را به خوانندگان ارائه می‌دهد تا بتوانند با صحبت کردن، تحت تأثیر قراردادن دیگران، ارتباط مؤثری را برقرار و در موفقیت خود پیشرفت کنند.

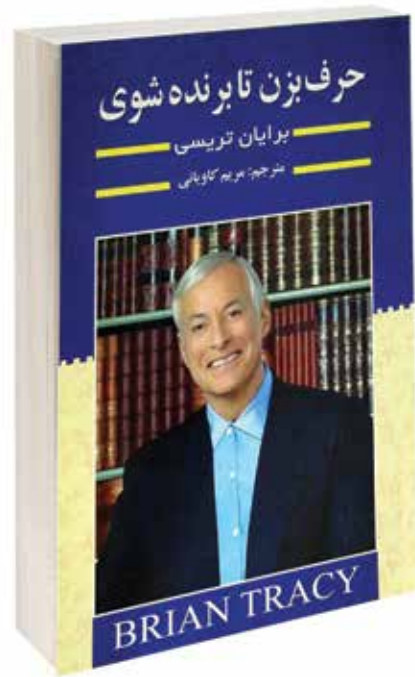
سرفصل کتاب:

- فصل ۱: هنر بیان و سخن گفتن
- فصل ۲: تهیه و آماده‌سازی مطالب، بسیار آسان است
- فصل ۳: اعتماد به نفس و تسلط ذهنی
- فصل ۴: تمرین خود را با یک سالن سخنرانی خالی شروع کنید
- فصل ۵: ابتدا برای گروه‌های کوچک سخنرانی کنید
- فصل ۶: ارائه سخنرانی و مذاکره با گروه‌های کوچک
- فصل ۷: تسلط برای ایستادن روی سن و صحبت کردن
- فصل ۸: تسلط زبانی
- فصل ۹: فوت و فن یادگیری، آشنایی با روش‌ها و تکنیک‌های یک سخنران خوب
- فصل ۱۰: شرایط را کنترل کنیم



حرف بزن تا برنده شوی

کتاب حرف بزن تا برنده شوی، نوشته برایان تریسی، راهنمایی قدرتمند برای تقویت فن بیان و افزایش اعتماد به نفس در سخنرانی و مکالمات است. با مراحل و فنونی که در این کتاب آموزش داده می‌شود، می‌توانید در هر موقعیت بهترین نتیجه را به دست آورید. با تمرینات و راهکارهای عملی، مهارت‌های صحبت کردن و قانع کردن دیگران را تقویت کنید و به اهداف خود دست یابید. با تمرکز بر اصول مؤثر در فن بیان و تسلط بر موضوعات، در هر شرایطی به طور قدرتمندتر و جذاب‌تر صحبت کنید و در برقراری ارتباط با دیگران، موفقیت بیشتری داشته باشید.

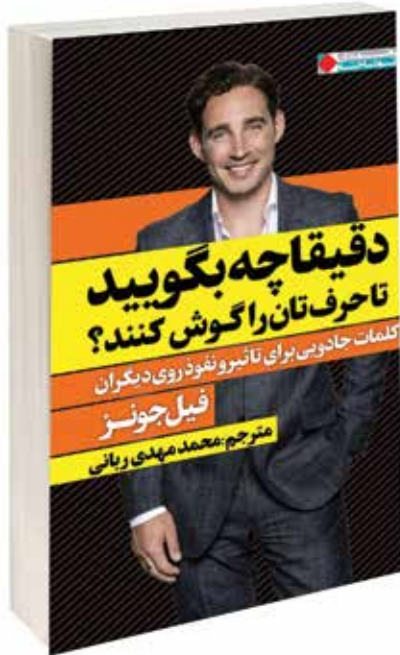


دقیقاً چه بگویید تا حرفتان را گوش کنند؟

کتاب دقیقاً چه بگویید تا حرفتان را گوش کنند؟ اثر فیل ام. جونز، راهنمایی است که به شما کمک می‌کند تا با استفاده از کلمات کلیدی و مثال‌های مؤثر، توانایی اثرگذاری و نفوذ بیشتری در مکالمات خود داشته باشید.

نویسنده در این کتاب، به بررسی کلماتی می‌پردازد که با استفاده مناسب از آن‌ها نتایج بسیار موفقیت‌آمیزی به همراه دارند. این کتاب به شما کمک می‌کند تا با تغییرات ساده‌ای در مکالمات خود، زندگی‌تان را ساده‌تر و موفق‌تر کنید.

با خواندن این کتاب، مهارت‌های ارتباطی خود را تقویت می‌کنید و به عنوان یک متقاعدکننده قوی‌تر و اثربخش‌تر در هر صنعت و حوزه‌ای از زندگی به روز می‌شوید.



عکس‌ها با ما سخن می‌گویند

باران سعیدی



پدر و پسر یا...

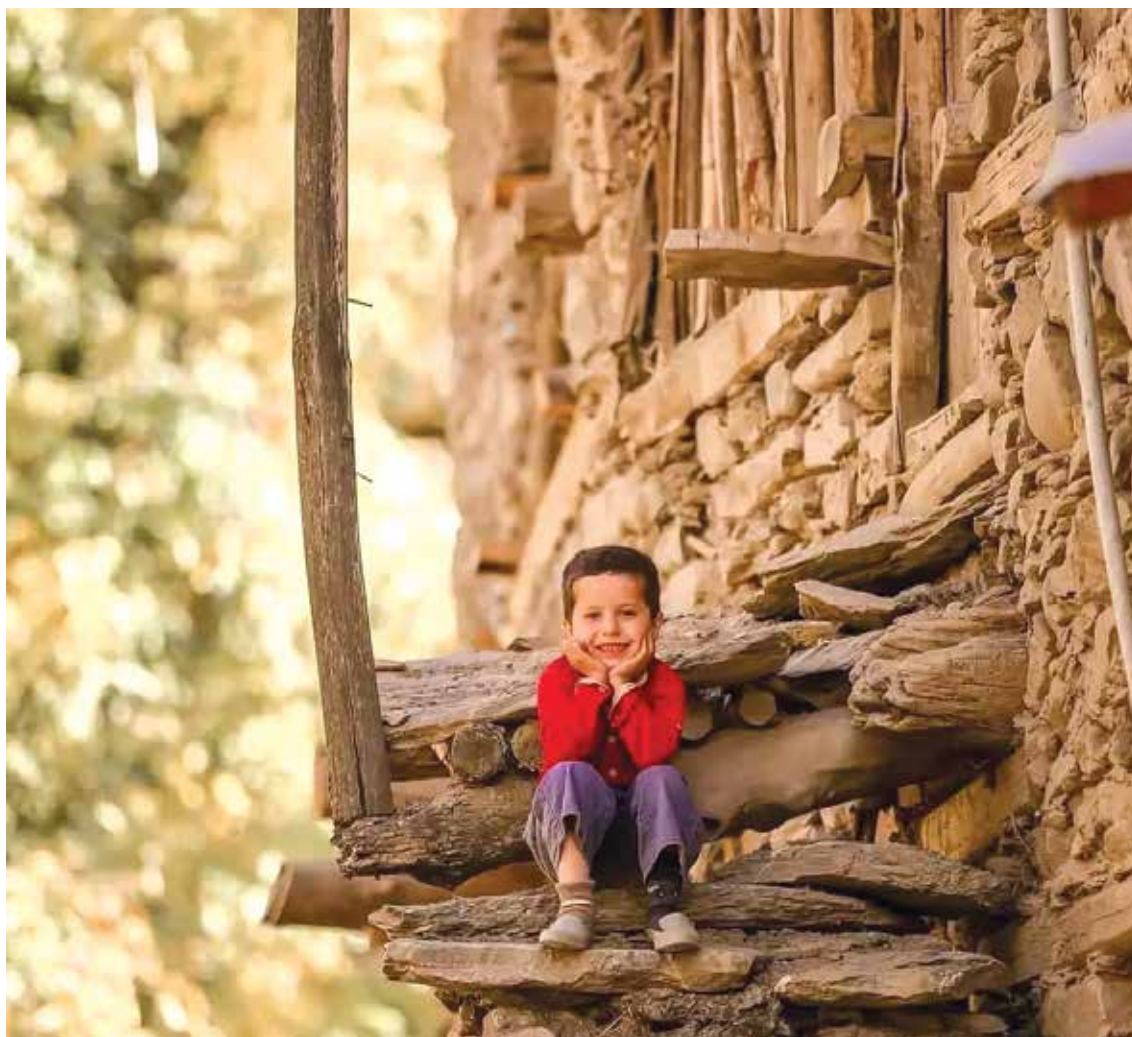
به نظر شما بهترین توصیف درباره این تصویر چه می‌تواند باشد؟ صدمات جنگی، رابطه عاطفی، نحوه مصدومیت این پدر و پسر، محل مصدومیت این دو. اصلاً این دو پدر و پسر هستند، با هم نسبتی دارند، دایی و خواهرزاده یا برادرزاده و عمو، شاید هم در یک محل با هم زندگی می‌کردند یا بعد مصدومیت در اردوگاهی، نقاهتگاهی، جایی شبیه آن با هم روبرو شدند و شاید هم احتمالات دیگر؛ هرچه باشد، چشم در چشم شدن این دو مثال‌زدنی است، چون این امر در فاصله حدود دو متر بالاتر از سطح زمین اتفاق افتاده است. قدرت

دستان مرد آنچنان قوی و محکم است که جاذبه زمین یارای مقابله با آن را ندارد. کسی چه می‌داند، شاید هم به خاطر رابطه عاطفی بین این دو، فارغ از رابطه نسبی و زیستی از کارکرد خود کوتاه آمده و خود به تماشای این صحنه باشکوه نشسته است. بنای سرد و بی‌روح موجود در این تصویر با نمای سیمانی هم مسحور این شکوه شده است. در این تصویر همه اجزا هماهنگ با هم هستند؛ الا دو درخت حاضر در این تصویر. درختی همراه با برگ‌هایش و درختی بدون برگ. سؤال این جاست: این درخت مسحور اندام قطع‌شده این دو انسان است یا اندام قطعه‌قطعه‌شده ممنوع خود...؟

پسرک خندان

این پسر برای نشستن جلوی دوربین، آن قدر ذوق زده شده که جوراب‌های تابه‌تا پوشیده است. در نگاه اول، پله‌ این خانه سنتی را می‌بینیم که با سنگ و چوب و تخته‌های الوار سرهم شده‌اند، تا این‌که می‌بینیم فقط این پسر روستایی با پیراهن قرمز رنگ و شلوار لی را کم داشته است. شاید بهتر باشد بگوییم این پسر به نظر می‌آید چیزی برای خوشحال بودن کم ندارد، چرا؟ چون پیشانی بلند و لبان خندان و دست‌های زیر چانه، همه دست به دست هم دادند تا این خوشحالی برای یک لحظه هم شده، در قاب و فریم این تصویر رقم بخورد. شما را نمی‌دانم، اما من به شدت به چشمان نافذ این

پسرچه پایبندم. به نظر شما رنگ چشمان این پسر با موهایش همخوانی ندارد؟ فرض کنید چشمان مشکی در این چهره جا خوش کرده بود، چشم مشکی با این موهای خوش‌رنگ جور درمی‌آمد؟ این پوست سفیدرنگ مایل به گندم‌گونی با این پیراهن که چه عرض کنم، این بلوز قرمز رنگ، خدایی جور در نمی‌آید؟ این قدر راجع به این پسر خوش چهره حرف زدیم که نفهمیدیم هول‌هولی جوراب تابه‌تا پوشیده یا نه، شاید هم این آقا پسر یک داداش یا خواهر دیگر هم دارد و برای این‌که از عکس جا نماند، جوراب آن‌ها را پوشیده است. البته خواهر یا برادریشان مهم نیست، مهم این است که اندازه پای ایشان است و این یعنی نهایت خوش‌شانسی.



عروسک باف و عروسک‌ها

دنیای رنگ یا دنیای عروسک‌ها، به قول فرنگی‌ها:

which one?

این تصویر ناگفته‌هایی دارد که رمزگشایی از آن، خود داستان جالبی دارد. شاید جالب باشد که بدانید با چند عروسک در این قاب روبرو هستید. من که در شمردن آن‌ها دچار اشتباه شدم. این قدر درهم تنیده‌اند که اشتباه می‌کنی؛ صدتا، صدوپنجاهتا! بهترین کار، شمردن دانه‌دانه این عروسک‌هاست. یادتان باشد این عروسک‌ها هم جاخلی می‌دهند، جایشان را با هم عوض می‌کنند تا شما دچار اشتباه بشوید. این‌ها اصلاً برای همین دور هم جمع شدند. برای این که مطمئن شوید من اشتباه نمی‌کنم، یک بار با دقت ببینید و بشمارید، مطمئنم به من حق خواهید داد. الآن نگاه کنید آن‌هایی که پستانک دهانشان است، دارند ریز می‌خندند و سر تکان می‌دهند.

بگذریم... این قدر سرگرم این وروجک‌ها شدیم که یادمان رفت اسمشان را بپرسیم؛ هرچند اسم بعضیشان روی لباسشان است. با هم دوست هستند یا فامیلند، بچه محلند، کدام کودکان می‌روند، اسم مریشان چیست، این‌ها را می‌گذارم به عهده خودتان. می‌خواهم بگویم این‌ها این قدر به هم علاقه دارند که سفت به همدیگر چسبیده‌اند تا کسی آن‌ها را از هم جدا نکند، نخرد، نبرد، اگر هم ببرد زود برگرداند، برای همین این دیوار پر از عروسک است.

این عروسک‌ها اگر اذیت کنند، باید تنبیه بشوند، جایشان توی یک سبد آن پایین است، آن سبد سفیدرنگ. این قدر باید بمانند تا ادب بشوند. روی هم روی هم، قانون این جا این است. یک چیز دیگر، آن‌ها که خیلی شلوغ و شیطان بودند، خدا قیافه‌شان را عوض کرده است، شدند شکل جوراب، لیف حمام، کیف دوشی یا هر چیز دیگر غیر از عروسک.

حالا کمی درباره این خانم برایتان بگویم... نگاه به قیافه این خانم نکنید، شاید قیافه‌اش کمی جدی است، ولی خیلی مهربان است، اگر مهربان نبود، شماها را ول می‌کرد می‌رفت بی بچه‌های خودش. این قدر دوست دارد این عروسک‌ها را که ما می‌گوییم دلش نمی‌آید این‌ها را بفروشد. حالا کسی نمی‌خرد، یک چیز دیگر است. اصلاً چرا

این خانم باید عروسک ببافد، مگر سرپرست ندارد؟ مگر نان‌آور ندارد؟ چرا باید خودش بیاید کنار خیابان بنشیند و عروسک ببافد؟ چرا دکان ندارد؟ باران و برف بیاید، این‌ها را چطوری جمع می‌کند؟ این خانم چندتا بچه دارد؟ دخترند یا پسر؟ کدامشان شبیه این عروسک‌هاست؟ شاید هم این خانم اصلاً بچه ندارد، چند وقت است، شاید هم بچه‌اش فوت کرده، خیلی هم قشنگ بوده و همه این‌ها را دارد به عشق آن یک‌دانه می‌بافد و...



